

دعواهای بین جناح‌های مختلف با یکدیگر درگیر بودند؛ عده‌ای از آن‌ها هم فاسد و اهل دنیا شده بودند. یاران اصلی حضرت امیر (علیه‌السلام) شهید شده بودند. قبل از این قضیه هم جنگ صفین اتفاق افتاده بود که ده‌ها هزار نفر از دو طرف کشته شده بودند و یک حالت وادادگی و بی‌تحلیلی و یأس و شایعه‌پراکنی، جناح‌بندی‌های شدید، درگیری‌های داخلی، مال‌دوستی و ضعف نفس یا ضعف تشخیص، کار را خراب کرده بود. حتی بعضی از اصحاب اصلاً تحلیل نداشتند که چه بکنیم. چنین وضعیتی بر فضای جامعه حاکم بود و باند نفوذی در حاکمیت اسلام یعنی امویان دائم تبلیغ می‌کردند که این علی و آل علی (علیه‌السلام) اصلاً آرام نمی‌توانند بگیرند؛ وقتی حکومت در دستشان است، به گونه‌ای فتنه می‌کنند و وقتی حکومت در دستشان نیست، باز به گونه دیگری فتنه می‌کنند و مدام به دنبال درگیری و جنگ و تفرقه هستند و نمی‌توانند آرام بنشینند و تمکین کنند!!

دهه چهارم اسلام، با سقوط حکومت امام حسن (علیه‌السلام) و هجرت این دو بزرگوار به مدینه آغاز می‌شود. پس از سقوط حکومت اسلامی، به مدینه می‌روند تا دوباره به تربیت نیرو و تشکیل یک هسته مقاومت برای دهه چهارم اسلام پردازند، مسجدالنبی، پایگاه حسن (علیه‌السلام) و حسین (علیه‌السلام) می‌شود و یک هسته مقاومت ریشه‌دار در نسل سوم انقلاب پیغمبر ایجاد می‌کنند که بعدها در یک روند ده ساله نیرو گرفت و ماهیت معاویه را فاش کرد.

دستگاه معاویه هم کم‌کم در این ده - بیست سال، دست خود را رو کرد. کسی که ادعای اسلام می‌کرد و با ریاکاری به ناخن پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، تبرک می‌جست، ریاکاری و تظاهر را به تدریج کنار گذارد و به فسادهای علنی در حکومت پرداخت. اولاً معاملات ربوی را رسماً آزاد اعلام کردند تا دست سرمایه‌دارها و اشراف و حکومتی‌ها برای چاپیدن و چپاول مردم باز بشود. قوانین الهی را در مورد صاحبان قدرت و ثروت و حاکمان و بچه‌هایشان و آقا زاده‌هایشان تعطیل کردند یعنی رسماً فساد می‌کردند؛ بدون این که مجازات بشوند. هم‌چنین دیگر قانون در مورد سرمایه‌دارها و سران احزاب اجرا نمی‌شد. اسم

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بر روی منبرها کم کم ترک و ممنوع شد. لعن علی (علیه السلام) بر منبرها اجباری شد و حب علی (علیه السلام)، یک جرم سیاسی شد. استفاده از ظرف طلا، انگشتر طلا و لباس حریر که اسلام بر مردان، حرام کرده بود و یک علت آن هم این بود که اینها تیپ لباس و اخلاقیات اشرافی و سرمایه‌داری است و اخلاق طبقاتی ایجاد می‌کند، دوباره رایج شد. احکام و قوانین الهی را تغییر دادند یا زیر پا گذاشتند؛ با این بهانه که دیگر اوضاع، عوض شده و شرایط تغییر کرده و آن احکام، قدیمی است و مال دوره پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده و اکنون جامعه و فضا عوض شده و ما باید احکام جدیدی داشته باشیم. کم کم منکرات و فساد، علنی و تئوریزه شد. فساد اخلاقی هم رایج شد. جبری‌گری را نیز ترویج کردند که ای مردم، حاکمیت اینان را خدا خواسته و این وضعی را که حاکم بر شماست، خدا خواسته است؛ یعنی به اسم دین و خدا سکوت کنید و دیگر تکان نخورید؛ همین است که هست.

از آن طرف هم پی‌درپی، مکاتب غیر اسلامی را ترجمه می‌کردند و وارد فرهنگ جامعه می‌ساختند که این روند در زمان بنی‌امیه شروع شد و در زمان بنی‌عبّاس به اوج رسید. متون مکاتب شرقی و غربی، از متون زرتشتی، مسیحیت و یهودی و یونانی و بودایی و حتی الحاد و دهری‌گری ترجمه می‌شد؛ با این بهانه که «آزادی بحث و اندیشه» است؛ اما در همان زمان، در داخل جهان اسلام، اهل‌بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را که مفسران اصلی اسلام و قرآن بودند، لای‌جرز دیوار می‌گذاشتند و به این‌ها آزادی نمی‌دادند. علی‌رغم همه شعارهای آزادی‌خواهانه و گفت‌وگو، نوبت به عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که می‌رسید، آزادی بیان و عقیده و اندیشه و گفت‌وگو مطلقاً در کار نبود؛ اما فلسفه و عرفان شرق و غرب، آزادانه ترجمه و ترویج می‌شد و مناظره و گفت‌وگو در جریان بود.

بینید چقدر پیچیده عمل می‌شد تا اهل‌بیت و شیعیان را خفه کنند اما با مبارزه منفی حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و زینب (علیها السلام)، کم کم ماهیت آنان رو شد. امام حسن (علیه السلام)، چهل و هفت - هشت ساله هستند که شهید می‌شوند و به امام

حسین (علیه السلام) سفارش می کنند: «فعلا با این‌ها درگیر نشوید؛ چون هر درگیری در این شرایط به نفع آنان است و به دنبال بهانه‌ای برای سرکوب شما هستید. حتی جنازه مرا که می‌برید تا در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دفن کنید، اگر نگذاشتند، شما بر سر این قضیه، شمشیر نکشید و درگیر نشوید و مرا در بقیع دفن کنید؛ یعنی بر سر این مسائل جزئی درگیر نشوید؛ بگذارید، وقت درگیری هم خواهد رسید؛ اما هنوز باید صبر کنید.»

سیدالشهدا (علیه السلام) هم به این وصیت، عمل می کنند. سال‌ها پس از شهادت امام حسن (علیه السلام)، بحث ولایت‌عهدی یزید مطرح می شود. یزید، کسی است که با بوزینه می‌خواید و با سگ و شراب و فحشا و شکار محشور بود و با فواحش سر و کار داشت. مادرش از یک خانواده مسیحی بود و فامیل مادری او همگی مسیحی و بعضی رومی بودند و بر روی او کاملاً نفوذ داشتند. «سرجون» که مستشار اصلی سیاسی و نظامی دستگاه یزید است، اصلاً مسیحی بود که نظریه پرداز سیاسی حکومت اسلامی در دستگاه خلافت به شمار می‌آمد و یزید از او خط می‌گرفت و بعضی گفته‌اند که در ماجرای عاشورا، در پشت پرده، نقش داشته است. برای شناخت فرهنگ حاکم بر اسلام اموی ملاحظه کنید که روزی در مراسم تفریحی شکار، بوزینه مخصوص یزید که با او می‌خواستند، از روی اسب افتاد و مرد و دستگاه به مدت یک هفته در مناطق اشرافی شمال شام، عزای عمومی اعلام کرد و برای بوزینه یزید، سیاه‌پوش شدند. آدمی بود اهل شعر و شراب و هنرهای درباری و در ماجرای کربلا حدود سی و پنج سال سن داشت و بعد هم سه سال و نیم حکومت کرد.

نکته دیگر این که دوره بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) تا عاشورا که حدود ده سالی به طول می‌انجامد، استراتژی امام حسین (علیه السلام) در دوران معاویه این بود که حتی الامکان بدون درگیری و یا با درگیری‌های کوچک و قابل مهار، حرکت کنند. البته گاهی هم، به‌خصوص در آن اواخر که مفاسد دستگاه، علنی‌تر و بیشتر شده بود، درگیر می‌شوند و حتی برای این که به معاویه و دستگاه و به مردم بفهمانند که ما حاکمیت را مشروع نمی‌دانیم و سوء تفاهم نشود که حال که شمشیر نمی‌کشیم، معاویه را پذیرفته‌ایم، کاروانی را که از یمن

برای معاویه، اموال حکومتی یا غصبی می‌برد، مصادره کردند و بعد نامه‌ای به معاویه نوشتند و به مسئول همان کاروان دادند که:

«برو به معاویه بده و بگو کاروانی از مبدا یمن از کنار ما عبور می‌کرد و ما دیدیم که این اموال قرار است خزانه دستگاه ستم تو را پر بکند و فامیلت آن را غارت بکنند؛ اما «إِنِّي إِحْتَجْتُ إِلَيْهَا فَأَخَذْتُهَا» من این اموال را لازم داشتم و همه را برداشتم. وَالسَّلَام.»

این مصادره اموال حکومتی یعنی آن که ما شما را مشروع نمی‌دانیم و حق حاکمیت با ماست و هم‌چنین یعنی ما تسلیم نشده‌ایم و ایستاده‌ایم. هم‌چنین مدتی پس از آن که معاویه، حجر و اصحابش را شهید کرد که از عباد و زهاد و بزرگان بودند، در مراسم حج، سیدالشهدا (علیه السلام) و معاویه، یکدیگر را دیدند. معاویه با لبخندی زهر آگین و برای این که به امام حسین (علیه السلام) توهین بکند، گفت: دیدی که شیعه پدرت و شما یعنی حجر و بقیه اخلاص گران را کشتیم و خودمان کفنشان کردیم و خودمان هم بر جنازه آنان نماز خواندیم؟ سیدالشهدا (علیه السلام) هم به حالت لبخند جواب دادند: «ولی اگر ما، شما و آدم‌های شما را بکشیم، دیگر بر شما نماز نخواهیم خواند و شما را دفن هم نخواهیم کرد.»

این جواب کوبنده سیدالشهدا (علیه السلام) به معاویه، نشانه بسیار صریح و مهمی است. در موردی دیگر، معاویه در نامه‌ای تهدید کننده به امام حسین (علیه السلام) می‌نویسد: به من مرتب گزارش می‌دهند که تو آن‌جا در مدینه به دنبال فتنه هستی و قرارداد صلح را نقض می‌کنی؛ از خدا بترس و فتنه نکن و تفرقه نینداز و درگیری را شروع نکن. امام حسین (علیه السلام) هم فوری جواب می‌نویسد:

«من فعلا تصمیم نبرد با تو را ندارم و خود می‌دانی که این ادعا دروغ است و خبرهای باند ضد عدالت تو و نیروهای اطلاعاتی فتنه‌جوی تو ساختگی است؛ «حزبک القاسطین». این پرونده‌سازی‌ها و جوسازی‌ها، کار حزب قاسطین است و دستگاه تو، فضا سازی و بهانه‌گیری برای خون‌ریزی بیشتر

می‌کند. این دستپخت یاران شیطان است: «حزبُ الظَّالِمِ وَاَعْوَانُ الشَّيْطَانِ». این پرونده‌سازی‌ها فتنه شماهاست و من بنای درگیری مسلحانه ندارم؛ پس دنبال بهانه برای آدم‌کشی بیشتر نباش؛ گر چه من عذر موجهی هم نمی‌بینم که تاکنون نبرد با تو را آغاز نکرده‌ام؛ یعنی عذری هم ندارم و وظیفه‌ام عاقبت جنگیدن با شماست. اما این که به من نصیحت می‌کنی که فتنه نکنم، بدان که من فتنه‌ای بزرگ‌تر از حکومت تو برای جامعه اسلامی نمی‌شناسم و این که برای پس از خود نیز بچه شراب‌خوار و سگ‌باز خود را آماده خلافت می‌کنی و گمان کرده‌ای که من و مردم متوجه این توطئه نیستیم. «فُخِنْتَ أَمَانَتَكَ.» تو در امانت خیانت کردی. «وَأُخْرِبْتَ رَعِيَّتَكَ.» و جامعه را از هر حیث تخریب کردی. «كَيْفَ تُوَلِّيهِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)» چگونه جرئت می‌کنی که چنان کسی را نیز پس از خود بر جامعه اسلامی مسلط کنی؟ کسی که حتی برای یک درهم نمی‌توان به او اعتماد کرد، آیا کل حکومت را نثارش می‌کنی؟! «لَقَدْ اسْتَثَرْتَ.» «استتار» یعنی رانت‌خواری، ویژه‌طلبی و اموال مردم را بالا کشیدن و به روش سرمایه‌داری و اشرافی زندگی کردن که از محرّمات بزرگ حکومتی اسلام است. فرمودند شما همگی رانت‌خواری و فساد و زیاده‌طلبی و امتیازطلبی در حکومت کردید و به حقوق مردم، اجحاف کردید. «مَا بَدَّلْتُ أَلَدِي حَقَّ حَقِّهِ» یعنی به هیچ‌یک از این مردم مظلوم که در این جامعه، صاحب حق بودند و حقوقی داشتند، رحم نکردید و حق هیچ کس را ادا نکردید.

این‌هاست فلسفه قیام سیدالشهدا که مدتی بعد اتفاق می‌افتد. فرمودند:

«فَهَمْتُ مَاذَكَرْتَهُ عَلَيْهِمْ؛ بَدَانُ كَمَا مِنْ مِي فَهَمُّ مِي كَمَا وَ مَشْغُولُ مِي چَه تَوَطَّئُهُ بِيَجِيدِهِ اِي بَرَاي حَاكِمِيَّتِ سُلْطَنِيَّتِي يَزِيدِي هَسْتِي. تَوَلِّيَهُ عَنِ تَوَهُمِ النَّاسِ فِي يَزِيدِي؟ تُو مِي خَوَاهِي مَرْدَمِ رَا دَر مَوْرِدِ يَزِيدِ بِي تَوَهُمِ بِيْنْدَايِي؟ اَنْگَارِ اَدَمِ مَحْجُوْبِي رَا تَوْصِيْفِ مِي كَنِي كِي قَبْلَا پِشْتِ پَرْدِه بُوْدِه وَ مَرْدَمِ اُو رَا نَمِي شَنَاسَنْد! اِيْنِ مَرْدَمِ كِي تُو وَ فَرْزَنْدَتِ رَا مِي شَنَاسَنْدِ پَسِ دَر بَارِه چَه كَسِي دَر شَهْرَهَا جَوْسَايِي وَ تَبْلِيغَاتِ مِي كَنِي تَا فِضَا رَا اَمَادِه خَلَاْفَتِشِ كَنِي؟ اِيَا سْتَمِ هَايِي كِي تَا كُنُونِ بَرِ مَرْدَمِ كَرْدِه اِيْدِ، بَسِ نِيْسْتِ؟ مِي خَوَاهِيْدِ مَرْدَمِ رَا دَر شَبَهه بِيْنْدَايِي؟!»

سیدالشهدا (علیه السلام) نامه دیگری هم به معاویه دادند که این نامه هم بسیار جالب است. در آن جا نیز می گویند:

«أَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرٍ وَأَصْحَابِهِ الْعَابِدِينَ؟» آیا تو قاتل حُجْر و یاران عبادت پیشه او نیستی؟ «يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ» آن ها که در برابر بی عدالتی قیام کردند و تو آن ها را کشتی. «وَيَسْتَأْذِنُونَ الْبُدْعَ» آنان که در برابر بدعت هایی که شما در اسلام گذاردید، قیام کردند و امر به معروف و نهی از منکر کردند. «وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً» آنان که در راه خدا از سرزنش کسی نترسیدند. چرا چنین انسان های شریفی را کشتی؟ چرا این ها را می کشید؟ شما اصحاب علی بن ابی طالب (علیه السلام) را که اصحاب پیامبرند، یک به یک قلع و قمع می کنید. مسموم می کنید، می کشید، ترور می کنید، قتل عام می کنید و این همه، ظلم است. آیا تو قاتل عمر بن حَمِق نیستی که چهره اش از فرط عبادت پلاسیده بود؟ آیا او مردی دائم الذکر و دائم العباده نبود؟ آیا تو همان کسی نیستی که «زیاد» را که حرام زاده بود (نتیجه زنا ی پدرت با مادرش بود) برادر خود خواندی و زنا را مشروع کردی و سپس چنین کسی را بر جان و مال مردم مسلط کردی؟! این حرام زاده را وارد حکومت کردی تا مؤمنین را قتل عام کند؟ «يُصَلِّبُهُمْ عَلٰى جُدُوعِ النَّخْلِ» انسان های صالح و انقلابیون را بر شاخه های درختان نخل به صلیب می کشد. «سُبْحَانَ اللَّهِ كَانَتْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَيْسُوا مِنْكَ» مثل این که تو از این امت نیستی و این امت از تو نیست؛ تو اصلاً به کلی با اسلام و با این مردم بیگانه هستی. آیا تو قاتل «حُضْرَمِي» نیستی؟ زیاد در مورد او به تو گزارش داد که «أَنَّهُ عَلِيٌّ دِينِ عَلِيٍّ» یعنی حُضْرَمِي در خط علی است. آیا تو نمی دانی که «دِينُ عَلِيٍّ هُوَ دِينُ ابْنِ عَمَّةٍ؟» آیا نمی دانی که خطّ علی (علیه السلام)، همان خط پسر عمویش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است؛ همان دینی که تو به نام آن دین و آن پیامبر، به قدرت رسیدی؟»

در جایی دیگر فرمودند:

«به خدا سوگند، من کاری بالاتر از جهاد و نبرد با تو نمی شناسم و اگر این نبرد را آغاز کنم، به قصد قربت و عبادت می کنم و اگر با شما درگیر نشوم، باید برای این کوتاهی، استغفار کنم.»

سؤالی که اینک به ذهن می‌رسد، این است که وقتی معاویه به تدریج حفظ ظاهر را کنار گذارد و هنگام مطرح شدن خلافت یزید، اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کجا بودند؟ بزرگان و مشاهیر جهان اسلام چه می‌کردند؟ آیا وظیفه‌ای را بر دوش خود احساس نمی‌کردند؟

به راستی اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و بزرگان اسلام کجا بودند و چه می‌کردند؟ و چرا سکوت کردند؟ امام حسین (علیه السلام) در پاسخ به معاویه، در همان نامه‌ای که عرض کردم، دقیقاً نشان می‌دهند که چه وضعی بوده است؟ سیدالشهدا به معاویه می‌نویسند:

«هر دسیسه‌ای که می‌توانی، علیه من بچین. توطئه کن. «کَدْنِي اِنِّي لَارْجُوا اَنْ لَا يَضُرَّ وَاَنْ لَا يَكُونَ عَلَيَّ اَحَدٌ اَضْرَّ مِنْهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ.» هر کاری از دستت بر می‌آید، انجام بده؛ اما این دسیسه‌ها که تو می‌چینی، کمانه می‌کند و به خود تو باز خواهد گشت. چرا من با تو درگیر می‌شوم؟! «اَضَعْتَ رَعِيَّتَهُ»؛ چون تو مردم را ضایع کرده‌ای و حقوق مردم، و حرمت مردم را پایمال کرده‌ای. «فَابْشِرْ يَا مُعَاوِيَةَ بِالْقِصَاصِ.» آماده قصاص در دنیا و آخرت باش. تو باید قصاص بشوی. از تو انتقام گرفته خواهد شد. «لَيْسَ اَللّٰهُ بِنَّاسٍ لَّا خُذَكَ بِالظَّنِّ.» خدا فراموشکار نیست. خداوند این بازداشت‌هایی که تو بر اساس گمان و ظن و احتمال می‌کنی و این دستگیری‌های وسیعی که انجام می‌دهی، از یاد نخواهد برد. «وَقَتْلِكَ اَوْلِيَاءَهُ بِالْتِهْمَةِ.» خداوند این جنایت را که اولیای خدا را به صرف اتهام، به قتل می‌رسانی، اعدام می‌کنی و ترور می‌کنی فراموش نخواهد کرد. «وَنَفْيِكَ اَوْلِيَاءَهُ مِنْ دُونِهِمْ اِلَى دَارِ الْغُرْبَةِ.» خداوند این قلع و قمع اولیای خدا را به صرف این که انتقادی از تو می‌کنند، اعتراض می‌کنند، نخواهد بخشید. مگر این اولیای خدا چه می‌کنند؟! قرآن را تفسیر می‌کنند. کلام علی (علیه السلام) را می‌گویند؛ اما تو آنان را تبعید می‌کنی و دور از خانه‌هایشان در به‌در می‌کنی؛ اما خداوند فراموشکار نیست. این پرونده، باز خواهد ماند و تو مکافات پس خواهی داد.»

خوب، واقعا اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چه می کردند و در دورانی که معاویه، یزید را برای خلافت معرفی می کرد، کجا بودند؟ من اشاره می کنم به سخنرانی مهم سیدالشهدا (علیه السلام) در منی که در مراسم حج در اواخر دوران معاویه ایراد کردند؛ زمانی که تازه پچ‌پچ خلافت یزید شده و هنوز کاملا علنی نشده بود. مختصری از این سخنرانی را ترجمه می کنم. سیدالشهدا در حج به یارانشان می فرمایند که بروید و همه کسانی را که می شناسید، از بزرگان، مفسران قرآن، علما، اصحاب پیامبر، آدم‌های نخبه، روشنفکران و هر کسی که جامعه به آن‌ها توجه دارد و الان در مراسم حج و در مکه است، همه را فرا بخوانید. من سخنان مهمی با آنان دارم. گروهی نزدیک به نهصد نفر از بزرگانی را که به مراسم حج آمده بودند، جمع کردند. بیش از دویست تن از اصحاب درجه یک پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در آن جمع بودند و عده‌ای نیز از تابعین، همان نسل دوم و سوم که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ندیده بودند، همه در منی جمع شدند. من فرموده‌های سیدالشهدا (علیه السلام) را سریع ترجمه می کنم و چیزی بر آن نمی‌افزایم. این، مستندترین پاسخ برای سؤال جناب عالی است.

امام خطاب به بزرگان جهان اسلام می‌فرمایند:

«این طاغوت، با ما کرد آنچه دیدید و می‌دانید؛ اما من سؤالی از شما دارم؛ اگر درست می‌گویم، تصدیق کنید و اگر خطا می‌گویم علیه من موضع بگیرید و در هیچ صورت، بی تفاوت نباشید. یا له یا علیه حرفی بزنید و موضع بگیرید. به سخنانم گوش بسپارید، استدلالم را بشنوید و اگر ما را سزاوار این حق - یعنی حق حاکمیت و خلافت - می‌دانید، بی طرف نمایشید و مردم شهرهایتان را بعد از مراسم حج به سوی ما بسیج کنید. من می‌ترسم که این زخم، کهنه بشود و می‌ترسم آن ارزش‌ها و حقایقی که به خاطرش آن همه در جنگ بدر و خندق و حنین و خیبر و در صفین و جمل و نهروان شهید شدند و آن خون‌ها که ریخت و هزاران کودک، یتیم شدند، کهنه و مندرس و از صحنه خارج بشود و آن معروف‌ها و ارزش‌ها از یادها بروند و منکرات و ضد ارزش‌ها غلبه کنند.»

ایشان سپس آیاتی از قرآن و احادیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در منزلت خود و اهل بیت (علیهم السلام) بر مردم خواندند و جالب است که خودشان را به تفصیل معرفی کردند؛ در حالی که نسب ایشان معلوم بود؛ اما برای یادآوری به اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و واداشتن آن‌ها به موضع‌گیری چنین کردند. گفتند که پنجاه - شصت سال پیش را به یاد آورید که پیامبر درباره من چه می‌گفت؟ می‌گفت: حسین منی و انا من حسین. و در مرتبه بعد، به نسل جوان یعنی تابعین که صدها تن از آنان نیز در جلسه بودند، تفهیم کرد که دعوی بر سر چیست؟ از مردم می‌پرسید که من کیستم. جد من کیست؟ مادرم، پدرم، برادرم که بودند؟ مگر همه نمی‌دانند که این‌ها چه کسانی هستند؟ چرا امام این‌ها را می‌پرسد؟ برای این که جایگاه خود را روشن کند که من در چه جغرافیایی ایستاده‌ام و با شما سخن می‌گویم. بعد به قضیه غدیر اشاره کردند.

خواهش می‌کنم در مفاد این خطبه دقت کنید که سخنرانی بسیار تکان‌دهنده‌ای است. سیدالشهدا (علیه السلام) خطاب به علما و بزرگان جهان اسلام در مراسم حج و در قربانگاه منی می‌گویند:

«ای مردم، بزرگان، عبرت بگیرید از موعظه‌ای که خداوند به اولیای خود در قرآن می‌فرماید. اگر شما خود را اولیای خدا می‌دانید و اگر دین دارید و مخاطب قرآن هستید؛ پس بی تفاوت نمانید و احساس تکلیف کنید. آیا ندیده‌اید که خداوند در قرآن چندین بار به روحانیون مسیحی و یهودی به شدت، حمله فرموده و آن‌ها را توبیخ کرده است؟! که چرا مردان خدا در جامعه و در حکومت، بی‌عدالتی و فساد دیدند و سکوت کردند؟ چرا اعتراض و انتقاد نکردند و فریاد نکشیدند؟» سپس آیه‌ای دیگر را تلاوت فرمود که نفرین می‌کند بر کسانی از بنی اسرائیل که کافر شدند. چه کسانی؟ آن‌ها که امر به معروف و نهی از منکر نکردند. تعبیر کفر می‌آورد و می‌فرماید: «لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ.» یعنی «چه بد عمل کردند.» سیدالشهدا (علیه السلام) به بزرگان و علما می‌فرماید:

«خداوند، علمای مسیحی، یهودی و روحانیون ادیان قبل را چرا نکوهش کرد؟» «کانوا بیرون من الظلمة الذين بين أظهرهم المنكر و الفساد» ستمگرانی جلوی چشم آنها فساد می کردند و اینان می دیدند و سکوت می کردند و دم بر نمی آوردند. «لاینهاونهم عن ذلك» بی طرف می ایستادند و نگاه می کردند. خداوند، چنین کسانی را کافر خوانده و تویخ کرده که چرا در برابر بی عدالتی و تبعیض و فساد در حکومت و جامعه اسلامی ساکت هستید و همه چیز را توجیه و ماست مالی می کنید و رد می شوید؟ چرا سکوت کرده اید؟ اما می دانم که چرا نهی از منکر نمی کنید و سازش کرده اید. «رغبة فی ما کانوا ینالون منهم و رهبة ممّا...» عده ای از شما می خواهید سیلطان را چرب کنند و عده ای از شما هم می ترسید که سیلطان را دود بدهند. عده ای طمع دارید و سفره چرب می خواهید تا بخورید و می گوید که چرا خودمان را به زحمت بیندازیم و با نهی از منکر و انتقاد و اعتراض، ریسک کنیم؟! فعلا که بساطمان رو به راه است و عده ای از شما نیز می ترسید.

متأسفانه فرهنگ رایج بین بسیاری از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در آن دوران، همین شده بود و سیدالشهدا (علیه السلام) در اعتراض به آنان فرمود:

«شما از سر ترس یا طمع سکوت کرده اید و اعتراض نمی کنید؛ اما مگر قرآن نمی خوانید که فرمود: «لاتخشوا الناس و اخشون»؛ یعنی از مردم نترسید. از حاکمان و صاحبان قدرت و ثروت نترسید. از من بترسید. آیا شما این آیه را ندیده اید؟ و آیا آیه هفتاد و یک سوره توبه را نخوانده اید که می گوید زنان و مردان مؤمن نسبت به یکدیگر، ولایت اجتماعی دارند و حق دارند در کار یکدیگر دخالت بکنند؛ به این اندازه که یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر بکنند. خداوند این حق و اجازه را داده است که شما نسبت به یکدیگر بی تفاوت نباشید؛ بلکه حساس باشید. اگر همین یک اصل «امر به معروف و نهی از منکر» یعنی نظارت دائمی و انتقاد و اعتراض و تشویق به خیرات و عدالت و مبارزه در برابر ظلم و بی عدالتی و تبعیض اجرا بشود، بقیه فرایض و تکالیف الهی نیز اجرا می شود. همین یک حکم را شما عمل بکنید، نترسید، دنبال دنیا نباشید، سورچران نباشید، به همین یکی برسید،

بقیه درست خواهد شد؛ اما هیئات که شما اهل همین یک تکلیف نیستید؛ ولی من هستم».

در ادامه فرمود: «امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام و دین است؛ منتها دعوت زبانی تنها نه که ای مردم، بیاید مسلمان بشوید، اسلام خوب است و به بعضی شبهات تان پاسخ بدهیم و تمام! نه»، ادامه خطبه بسیار مهم است. فرمود دعوت به اسلام است؛ اما «مع ردّ المظالم». ردّ مظالم یعنی جبران همه بی‌عدالتی‌هایی که می‌شود و شده است؛ نه صرفاً گفتن این که «عدالت»، خوب است و ظلم، بد است» و همین! خوب این را که همه می‌دانند و اساساً جزء مستقلات عقلیه است. این مقدار حتی احتیاجی به شرع هم ندارد؛ زیرا صرف این که ظلم، بد است و عدل، خوب است، برای همه روشن است؛ اما کافی نیست. شعارهای کلی مثل ظلم، بد است و عدل، خوب است چه دردی را دوا می‌کند؟! شما تکلیف دیگری دارید که ردّ مظالم است؛ یعنی در برابر ظلم‌ها و ستم‌هایی که شده، ایستادن و آن‌ها را عقب زدن و جبران بی‌عدالتی‌ها، وظیفه عملی شماست.

ادامه این سخنرانی باز هم جالب‌تر است تا بعضی‌ها توجیه نکنند و نگویند که پس ما ظلم را نقد می‌کنیم و می‌گوییم که ظلم‌ها باید جبران شود و حرف می‌زنیم؛ اما با کسی درگیر نمی‌شویم. سیدالشهدا فرمود که ظلم بدون ظالم نمی‌شود؛ پس «مخالفة الظالم» هم لازم است؛ یعنی باید درگیر شوید و با ستمگران، چشم‌درچشم بایستید و بگویید: «نه!»

باید انتقاد و اعتراض بکنید و یقه‌شان را بگیرید. سپس فرمود: «قسمة الفیء و الغنائم»، تکلیف الهی است. یعنی تقسیم عادلانه بیت‌المال و اموال عمومی و توزیع عادلانه ثروت اجتماعی هم جزء موارد اصلی در امر به معروف و نهی از منکر است. توزیع عادلانه ثروت، حکم خداست که سیدالشهدا (علیه‌السلام) به علمای اسلام یادآوری می‌کنند. هم‌چنین به «اخذ الصدقات» اشاره می‌کنند: گرفتن مالیات از ثروتمندان و هزینه کردن آن به نفع فقرا ادامه همان تکلیف است. فرمود:

«شما گروهی که به آدم‌های خوب، مشهورید و علمای دین، خواننده می‌شوید، شما به خاطر خداست که در نزد مردم، هیبت دارید و هم بزرگان و

هم ضعفا از شما حساب می‌برند و همه به نام دین به شما احترام می‌گذارند و شما را بر خودشان ترجیح می‌دهند، در حالی که هیچ فضیلتی بر آن‌ها ندارید و هیچ خدمتی به این مردم نکرده‌اید و مردم، مجانی برای شما احترام قائل‌اند و شفاعت شما را می‌پذیرند، شما به نام دین است که اعتبار و نفوذ کلمه دارید، در خیابان‌ها مثل شاهان راه می‌روید و با هیبت و کبکبه رفت و آمد می‌کنید. به راستی چگونه به این اعتبار و احترام اجتماعی رسیده‌اید؟ فقط بدین علت که مردم از شما توقع دارند که به حق خدا قیام کنید؛ اما شما در اغلب موارد از انجام وظیفه و احقاق حق الهی کوتاهی کرده‌اید و حق رهبران الهی را کوچک شمرده‌اید.»

همین‌هاست که در فلسفه قیام عاشورا لحاظ شده است: «فَمَا حَقَّ الضُّعْفَاءَ فَضَعَيْتُمْ»؛ یعنی شما حق مستضعفان و طبقات محروم جامعه را تزییع کردید. شما نسبت به حق ضعفا و محرومین کوتاه آمدید. این حقوق را ندیده گرفتید و سکوت کردید. «أَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ»؛ اما هر چیز که فکر می‌کردید حق خودتان است، مطالبه کردید. شما هر جا حق ضعفا و مستضعفین بود، کوتاه آمدید و گفتید که ان‌شاءالله خدا در آخرت جبران می‌کند؛ اما هر جا منافع خودتان بود، آن را به شدت مطالبه کردید و محکم ایستادید؛ چرا؟

فرمود:

«شما نه مالی در راه خدا بذل کردید، نه جانتان را در راه ارزش‌ها و عدالت به خطر انداختید و نه حاضر شدید با قوم و خویش‌ها و دوستانتان به خاطر خدا و به خاطر اجرای عدالت و اسلام درگیر بشوید. با همه این کوتاهی‌ها، از خدا بهشت را هم می‌خواهید. پس از همه این عافیت‌طلبی‌ها و دنیاپرستی‌ها و سکوت‌ها، بهشت هم می‌خواهید و منتظرید که در بهشت، همسایه پیامبران او باشید و این توقعات را از خدا هم دارید. من می‌ترسم که خداوند در همین روزها از شما انتقام بگیرد؛ در حالی که شما منتظر بهشت و جوار انبیا در بهشت هستید. خدا از شما انتقام خواهد گرفت. مقام شما از کرامت خداست؛ دست‌آورد خودتان نیست. شما مردان الهی و مجاهدان و عدالت‌خواهان را اکرام و احترام نمی‌کنید و تکلیف‌شناسان را قدر نمی‌نهیید؛ حال آن که به نام خدا در میان مردم، محترمید. می‌بینید که پیمان‌های خدا در